

نمابرداری؛ عامل تعیین کننده در گذرایی

سحر بهرامی خورشید^۱

استادیار گروه زبان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

در این پژوهش «گذرایی» به عنوان پدیده‌ای زبانی مورد بررسی قرار گرفت. در چارچوب زبان شناسی شناختی، گذرایی پدیده‌ای صرفاً نحوی یا واژگانی نیست، این پدیده ویژگی گروه خاصی از افعال هم نیست، بلکه مقوله‌ای شناختی است. از همین روست که این پدیده در واژگان یا ذهن اهل زبان مفهومی ثابت و از پیش تعیین شده محسوب نمی‌شود، بلکه هر بار که مفهوم ساز رویدادی را نظاره می‌کند و قصد دارد آن را در قالب زبان رمزگذاری کند، خلق می‌شود. این بدان معناست که رویداد مورد نظر به گونه‌ای نمابرداری می‌شود که گذراست و تعامل بین مشارکان به شکلی است که یکی از مشارکان برجسته تلقی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: گذرایی، نمابرداری، دستور شناختی، تصویرسازی.

۱. مقدمه

در دستورهای سنتی مقوله گذرایی^۲ هرگز به خودی خود و به مثابه یک مقوله مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است؛ اگر چه نباید از نظر دور داشت که در این دستورها همواره افعال بر اساس این که آیا قادر به گرفتن مفعول مستقیم هستند یا خیر به گذرا^۳ و ناگذرا^۴ تفکیک شده‌اند. البته در آنجا هم چگونگی تعیین مفعول مستقیم هیچ‌گاه به طور مستقل بررسی نشده است. به مثال‌های زیر توجه کنید، در دیدگاه سنتی این مثال‌ها همگی گذرا قلمداد می‌شوند:

(۱) من شیرینی درست کردم.

¹ E-mail: sahbahrami@modares.ac.ir

² transitivity

³ transitive

⁴ intransitive

(۲) مینا را به خوبی به خاطر می آورم.

(۳) حتی شیرازی‌ها هم منظور یک شیرازی را به خوبی نمی فهمند.

(۴) نیما هیچ خواهر و برادری ندارد.

(۵) چهل ستون عمارتی قدیمی است.

مثال‌های (۴) و (۵) به لحاظ صوری (با توجه به ملاک تقسیم‌بندی افعال به ناگذرا و گذرا در دستورهای سنتی) گذرا تلقی می‌شوند چرا که در آنها یک گروه اسمی مفعولی در جایگاه بلافصل^۱ فعل قرار گرفته است، اما اکثر دستورنویسان به ندرت جملاتی از این دست را گذرا تلقی می‌کنند. در واقع، از منظر دستوریان پیشازایشی^۲ گذرایی همچون یک مشخصه صوری و معنایی فعل قلمداد شده است که در آن فعل به عنوان محمول^۳ یک کنش^۴ در نظر گرفته شده که در آن چیزی از یک هستار^۵ به هستار دیگری منتقل می‌شود. این نوع تلقی از مفهوم گذرایی در ریشه‌شناسی این واژه نیز به خوبی متبلور است. اصطلاح «گذرایی» از دو تکواژ لاتین *trans* (عبور) و *ire* (رفتن) مشتق شده است که خود منعکس‌کننده نوعی حرکت یا جابجایی است، مثلاً در مثال *ساسان نیما را زد* عملی که توسط فعل جمله رمزگذاری شده است از *ساسان* به *نیما* منتقل شده است. بنا بر همان مفاهیم آشنای دستور سنتی *نیما* در این مثال مفعول مستقیم و دریافت‌کننده عمل است در حالی که «*ساسان*» فاعل و کنش‌گر^۶ عمل است.

در کنار چنین مثال‌هایی مسلماً در زبان محمول‌هایی نظیر *دانستن*، *متنفر بودن*، به خاطر آوردن و... وجود دارند که این انتقال و گذار از هستاری به هستار دیگر در آنها چندان آشکار نیست و از همین روست که تلقی آنها به عنوان یک مقوله گذرا کار ساده‌ای نیست. از آنجا که دستوریان سنتی اغلب به دنبال تدوین دستورهای کامل و در عین حال آموزشی برای یک زبان خاص بوده‌اند، همواره عمق تحلیل را فدای گستره تعمیمی آن کرده‌اند. از این روست که ویژگی سنتی گذرایی (گرفتن یک مفعول مستقیم) تعریفی ناکارآمد و ضعیف به شمار می‌آید. ضعف چنین تحلیلی را نیز تا حدی باید

¹ immediate

² pre-generative

³ predicate

⁴ action

⁵ entity

⁶ agent

حاصل عدم مطالعه و بررسی دقیق مقوله مفعول مستقیم و بررسی ویژگی‌های نحوی و معنایی آن دانست (البته بجز یسپرسن^۱ (۱۹۳۳) و پوتسما^۲ (۱۹۲۶) که مقوله مفعول مستقیم را همچون سایر متمم‌های فعلی به‌طور کامل بررسی کرده‌اند).

نگرش‌های زبان‌شناختی به دستور زبان نیز اغلب در ارائه تعریفی جامع و مانع از گذرایی با شکست مواجه شده‌اند. مثلاً در دستور زایشی که بارزترین انگاره صورتگراست «گرفتن مفعول مستقیم» که معیار گذرایی در نگرش پیش‌زایشی بود به‌عنوان مفهومی اشتقاقی تلقی می‌شود. در این نگرش شرط مفعول بودن یک سازه بر اساس جایگاهی که در زنجیره خطی سازه‌ها یا جایگاهی که در نمودار درختی دارد، مشخص می‌شود. علاوه بر این، به گشتارها به‌عنوان سازوکاری که سبب تغییر معنا بین ژرف‌ساخت و روساخت می‌شود، نگرسته نمی‌شود. بنابراین، با توجه به چنین نگرشی مفهوم گذرایی جنبه معنایی خود را هم از دست می‌دهد و تنها به‌منزله یک پدیده صرفاً صوری تلقی می‌شود. مثلاً در جفت جمله‌های معلوم و مجهول هر دو جمله بیان‌گر یک فرایند یکسان هستند و تنها تفاوت آنها در این است که جمله در مورد چیست: فاعل یا مفعول. پس، در انگاره‌های صورتگرا هم گذرایی هرگز به‌عنوان مفهومی مستقل در نظر گرفته نمی‌شود. در واقع، گذرایی تنها در حد یک مشخصه که در واژگان فهرست می‌شود تنزل می‌یابد. قاعده‌ای که بیان‌گر یک فعل گذراست به‌صورت زیر نشان داده می‌شود:

$$(1) V \rightarrow [+V, +Transitive] / \text{---} NP$$

این فرمول نشان می‌دهد که یک فعل گذرا یک گروه اسمی پس‌افعلی را برمی‌گزیند (چامسکی، ۱۹۵۷: ۹۱). یکی از ناکارآمدی‌های این انگاره که با قائل شدن به فرمول فوق رخ می‌نماید آن دسته از افعال گذرایی نظیر «خوردن» یا «گفتن» هستند که می‌توانند بدون یک مفعول بارز در جمله ظهور یابند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

(۶) گرسنه نیستم، همین الآن خوردم.

(۷) لزومی نمی‌بینم دوباره بگم.

گرچه ظاهراً جملاتی از این دست در سطح واژگان و در مدخل‌های واژگانی توجیه می‌شوند اما

¹ Jespersen, O.

² Poutsma, H.

هرگز در سطح نحو تبیین نمی‌شوند.

در میان پژوهش‌های مبتنی بر نقش‌گرایی نیز مقاله تأثیرگذار هاپر و تامپسون با عنوان «گذرایی در دستور و کلام»^۱ سبب پیدایش آثاری متفاوت در مورد مفهوم مجهول و ساخت‌های مرتبط با گذرایی شد. این دو، نگرشی همگانی به پدیده گذرایی اتخاذ می‌کنند و ادعا می‌کنند که گذرایی مفهومی است وابسته به مجموعه‌ای از عوامل موجود در جمله یا بند. از این رو گذرایی، از منظر آنها ویژگی بند تلقی می‌شود و نه ویژگی یک فعل یا رویداد منفرد.

انگاره هاپر و تامپسون از منظری دیگر نیز متفاوت از رویکرد صورت‌نگراست: گذرایی در نظر آنها مفهومی نسبی و مدرج است؛ بر همین اساس آنها ۱۰ مؤلفه معنایی را معرفی کرده‌اند که دارای دو ارزش بالا و پایین هستند (۱۹۸۰: ۲۵۲). این ۱۰ مؤلفه در جدول زیر آمده است:

جدول ۱- مؤلفه‌های گذرایی از منظر هاپر و تامپسون

مؤلفه	بالا	پایین
مشارکان	دو یا تعداد بیشتری مشارک	یک مشارک
جنبش	کنش	غیرکنش
نمود ^۲	غایت‌مند ^۳	غیرغایت‌مند
گاه‌سنجی	آنی ^۴	غیرآنی
اراده‌مندی ^۵	ارادی	غیرارادی
تصریح ^۶	مثبت ^۷	منفی
وجه	واقعی ^۸	غیرواقعی
کنش‌گری	تأثیرگذاری کنش‌گر بالاست	تأثیرگذاری کنش‌گر پایین است
تأثیرپذیری مفعول	مفعول کاملاً تأثیر می‌پذیرد	مفعول تأثیر نمی‌پذیرد
فردیت مفعول	فردیت مفعول بالاست	فردیت مفعول ندارد

¹ Transitivity in Grammar and Discourse

² aspect

³ telic

⁴ punctual

⁵ volitionality

⁶ affirmation

⁷ mode

⁸ realis

پس از ارائه این مؤلفه‌ها هاپر و تامپسون به تأثیر این مؤلفه‌های ده‌گانه در مطالعات زبان‌گذرا^۱ اشاره می‌کنند و نشان می‌دهند که چگونه این مؤلفه‌ها با نشانگرهای واژ- نحوی^۲ گذرایی مرتبطند. آنها سرنمون^۳ گذرایی را ساختی می‌دانند که در آن مؤلفه‌های فوق دارای ارزش بالا باشند. بنابراین، گذرایی از منظر آنها مفهومی مدرج تلقی می‌شود. با این وصف، جمله «نیما به در ضربه زد» گذراتر از جمله «مینا شکلات دوست دارد» است. جمله اول بدان دلیل گذراتر است که در آن با نوعی کنش روبرو هستیم که غایت‌مند است، رویدادی آنی را به تصویر می‌کشد، در آن دو مشارک مجزا وجود دارد، مفعول فردیت دارد و کاملاً متأثر از کنش است. جمله دوم دارای میزان کم‌تری از گذرایی است زیرا در آن کنشی وجود ندارد و رویداد آنی نیست.

اما از نظر رایس^۴ (۱۹۸۷) این نگرش به گذرایی نیز خالی از اشکال نیست. عمده‌ترین نقص رویکرد هاپر و تامپسون (۱۹۸۰) ضعف آن در مرتبط ساختن کلیه اجزای گذرایی است. بدیهی است که مؤلفه‌های گذرایی وجوه مجزای یک رویداد هستند. رایس (۱۹۸۷: ۷۸) معتقد است این مؤلفه‌ها تصادفی نیستند؛ منحصرأ زبانی هم نیستند، بلکه حاصل چگونگی تعبیر ناظر از رویداد مورد نظر است. مؤلفه‌های گذرایی مفاهیمی مستقل، و عینی نیستند. از این روست که گاه ممکن است بسیاری از این عوامل وجود نداشته باشند اما رویداد همچنان گذرا تلقی شود. نقص دیگر این نگرش که البته نقصی برای انگاره‌های صورتگرا نیز تلقی می‌شود منحصر شدن آنها به کنش‌های موجود در دنیای فیزیکی است، حال آن‌که ما بعضاً رویدادهایی را تجربه می‌کنیم که مستقیماً قابل رؤیت نیستند و لزوماً فیزیکی نیستند.

با این وصف، مسأله اصلی در این پژوهش ماهیت گذرایی است. این که گذرایی چیست و جایگاه آن کجاست؟ و چه چیزی در تلقی یک رویداد به صورت گذرا یا ناگذرا تأثیرگذار است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها مفهوم گذرایی را در چارچوب انگاره دستور شناختی بررسی خواهیم کرد. در همین راستا این پژوهش دارای پنج بخش است: علاوه بر مقدمه، در بخش دوم پیشینه گذرایی در زبان بررسی خواهد شد. بخش سوم به دستور شناختی و برخی ابزارهای نظری این انگاره

¹ cross-linguistic

² morpho-syntactic

³ prototype

⁴ Rice, S. A.

می‌پردازد که از آنها در تحلیل گذرایی استفاده خواهیم کرد. بخش چهارم به بررسی مفهوم گذرایی خواهد پرداخت و در بخش پایانی طبیعتاً به نتیجه‌گیری پژوهش می‌پردازیم.

۲. پیشینه پژوهش

آنچه در آثار سنتی پیرامون مفهوم گذرایی در زبان فارسی مطرح شده غالباً مبتنی بر تمایز بین دو نوع فعل ناگذرا و گذراست که تقریباً در همه آثار به شیوه‌ای مشابه (وجود یا عدم وجود مفعول مستقیم) توصیف شده است. از آن جمله می‌توان به قریب و دیگران (۱۳۷۰)، عمادافشار (۱۳۷۲)، ناتل خانلری (۱۳۸۴)، انوری و گیوی (۱۳۷۷) اشاره کرد.

از میان آثاری که گذرایی در زبان فارسی را در قالب انگاره‌های زبان‌شناختی بررسی کرده‌اند سه اثر قابل ذکرند: صادقی و ارژنگ (۱۳۵۶) مفهوم گذرایی را ذیل عنوان «جهت^۱» مورد مطالعه قرار داده‌اند. به باور آنها فارسی دارای دو جهت است: (۱) اگر نتیجه عمل در نهاد باقی نماند و به کلمه دیگری برسد، فعل گذرا نامیده می‌شود، (۲) هرگاه فعل علاوه بر نهاد به کلمه دیگری نیاز نداشته باشد، فعل ناگذرا خوانده می‌شود. آنها تصریح می‌کنند که اصطلاح گذرا برای فعل‌های متعدی معلوم به کار رفته است و ناگذرا برای فعل‌های لازم و مجهول. در ادامه آنها به شق سومی نیز قائل شده‌اند که دارای هر دو نقش گذرا و ناگذرا هستند، مانند: «ریختن»، «برافروختن»، «شکستن».

باطنی (۱۳۶۴) بدون این که از اصطلاحات ناگذرا و گذرا نام ببرد بندهای زبان فارسی را بر مبنای وجود یا عدم وجود متمم‌ها و تعداد متمم‌ها طبقه‌بندی می‌کند. وی براساس نظریه مقوله و میزان می‌گوید «... می‌توان بندهای فارسی را در این دستگاه به دو ریز طبقه تقسیم کرد: (۱) ریز طبقه-ای که افراد آن دارای متمم هستند، و (۲) ریز طبقه‌ای که افراد آن دارای متمم نیستند». جمله‌هایی نظیر *به ما خندید، باران می‌آید، دعواشان شد* جزء ریز طبقه (۲) هستند. او ریز طبقه (۱) را به سه دسته یک متممی، دو متممی، و سه متممی طبقه‌بندی می‌کند که در این میان بندهای یک متممی خود دارای دو زیر مجموعه دارای علامت همچون «*تو این حساب را باید کرده باشی*» و فاقد علامت نظیر «*او به من کمک بزرگی کرد*» هستند. همان‌طور که اشاره شد باطنی به بندهایی با بیش از یک

¹ voice

متمم اشاره کرده است، به بیانی دیگر او به وجود گذرایی در زبان و وجود بیش از یک شق گذرایی در ساخت‌های زبان فارسی قائل است.

رسالهٔ دکتری حق‌بین (۱۳۸۲) با عنوان «بررسی صوری، نقشی و شناختی تعدی در زبان فارسی» را می‌توان تنها اثری در زبان فارسی دانست که به‌طور خاص به مقولهٔ تعدی^۱ [گذرایی] در چارچوب سه انگارهٔ غالب در زبان‌شناسی امروز پرداخته است. در این رساله، نگارنده پیرامون ماهیت و چگونگی پدیدهٔ گذرایی در زبان فارسی بحث می‌کند. با مدد گرفتن از مبانی نظری نگرش‌های صورتگرا، وی ساخت‌های زبان فارسی را به دو گروه (الف) تک‌موضوعی و (ب) چندموضوعی تقسیم کرده است. بر اساس این طبقه‌بندی، نگارنده به شرح و بررسی لازم‌های کنشی، نامفعولی‌ها، اسنادی‌ها و ... ذیل ساخت‌های تک‌موضوعی پرداخته و در زیرگروه چندموضوعی‌ها، وی به مطالعهٔ بندهای دو موضوعی با مفعول صریح، دو موضوعی با گروه حرف اضافه‌ای و ... پرداخته است. سومین بخش از فصل چهارم رسالهٔ دکتری حق‌بین به بررسی مفهوم گذرایی در زبان فارسی با تکیه بر اندیشه‌های رونالد لنگکر^۲ اختصاص دارد. شالودهٔ شکل‌گیری گذرایی از نگاه لنگکر دو انگارهٔ رخداد کانونی و حرکت توپ‌های بیلیارد^۳ معرفی شده است و سازه‌های این دو انگاره در واقع سازه‌های گذرایی را از منظر لنگکر معین و مشخص می‌کنند. این سازه‌ها عبارتند از: (۱) مشارکان مهم (عامل و پذیرا^۴)، (۲) مشارکان در عرصه ذهن، و گوینده در عرصه زبان، (۳) منبع - مسیر - مقصد. به‌رغم این که این رساله، اثری در خور توجه در میان آثار زبان‌شناختی زبان فارسی است به‌طوری که می‌توان آن را تنها اثری دانست که از منظری زبان‌شناختی و مبسوط صرفاً به پدیدهٔ گذرایی می‌پردازد اساساً نگاهی کم‌رنگ به چارچوب شناختی دارد و شاید بتوان گفت گرچه این رساله اثری ارزنده در دو رویکرد دیگر به‌ویژه صورت‌گرایی است، رویکرد شناختی بیش از آن که در پیکرهٔ رساله جلوه کند در عنوان رساله خودنمایی می‌کند.

^۱ واژهٔ «تعدی» در رسالهٔ مذکور همان برابر نهاد «گذرایی» در این مقاله است که در برابر واژهٔ انگلیسی transitivity به‌کار رفته است.

^۲ Langacker, R. W.

^۳ billiard ball

^۴ theme

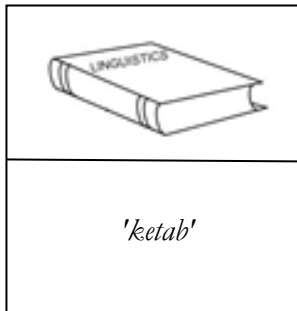
۳. چارچوب نظری: دستور شناختی

دستور شناختی همان طور که از نامش برمی آید اولین و پیشروترین نظریه در مورد خود دستور است. درک و برداشت های محدود و حتی اشتباه از این نظریه سبب شده است که برخی زبان شناسان لنگکر را به عدم قائل شدن به دستور متهم کنند. از منظر آنها وی فقط قائل به معناست. در پاسخ به این گروه لنگکر (۱۳۰۸: ۵) می گوید: «دستور شناختی، نه دستور را نفی می کند و نه آن را تهدید می کند. دستور وجود دارد اما نکته اینجاست که در این انگاره ماهیت دستور و چگونگی تعامل آن با سایر وجوه یک ساخت زبانی متفاوت است». لنگکر ارائه دستور را به صورت یک نظام کاملاً صوری رد می کند و برخلاف آن به معنامندی دستور اعتقاد دارد. قائل شدن به معنامندی دستور خود از دو منظر توجیه پذیر است: نخست این که اگر دستور را معنامند می دانیم همه عناصر دستوری (مفاهیم رایجی نظیر «فاعل»، «مفعول»، «اسم»، «فعل»، «صفت» و ... که در همه نظریه های دستوری وجود دارند) می بایست معنامند باشند، شبیه همان چیزی که در مورد عناصر واژگانی می بینیم، از این گذشته اگر دستور را معنامند می دانیم خود نظریه دستوری می بایست به طریقی معنامندی عناصر دستوری و نیز عبارت های زبانی بزرگتر از واژه نظیر گروه، بند و جمله را تبیین کند. معنامندی دستور زمانی جلوه می کند که نگرشی صحیح به پدیده معنا داشته باشیم. معنا در انگاره دستور شناختی پدیده ای ذهنی است. به عبارتی ساده تر معنا در این نظریه دستوری هم سنگ «مفهوم سازی»^۱ است که خود ریشه در واقعیت های فیزیکی دارد. اصلی ترین ادعای دستور شناختی باور داشتن به ماهیت نمادین^۲ دستور است. نماد در اینجا دارای دو وجه صورت و معناست. بدین معنا که هر یک از این دو می تواند سبب فعال سازی جفت دیگر شود. بنابراین، هر واحد زبانی در این انگاره مستلزم دارا بودن یک قطب صوری است و یک قطب معنایی. به عنوان نمونه به عنصر واژگانی ساده ای نظیر «کتاب» در شکل (۱) توجه کنید.

¹ conceptualization

² symbolic

تصویر «کتاب» در قسمت بالای شکل نمایانگر مفهوم KETAB^۱ است که در واقع، همان قطب معنایی است. قطب واجی این واحد نمادین دانش گویشوران از زنجیره آوایی است که منطبق بر مفهوم KETAB است و در اینجا با علائم الفبای بین‌المللی آوانگاری [ketab] نشان داده شده است.



شکل ۱- واحد نمادین

۱-۳. نمابرداری

هر اصطلاح و عبارت زبانی در حقیقت انتخاب بخشی از یک محتوای مفهومی^۲ است. این محتوای مفهومی را اصطلاحاً پایه مفهومی می‌نامند (لنگر: ۲۰۱۳: ۶۶). در واقع، پایه آن بخشی است که «در صحنه^۳» قرار گرفته و جایگاه جلب توجه ماست. حال در این بخش در صحنه، توجه تنها به زیربخش خاصی از آن جلب می‌شود، این زیربخش را نماء^۴ می‌نامند (همان). پس، نمای یک پدیده زبانی کانون توجه ما در دامنه بلافصل آن است. اجازه دهید برای درک بهتر این مفاهیم، از پدیده‌ای ملموس در دنیای پیرامون مان کمک بگیریم. مفهومی نظیر چرخ یک دوچرخه را که در شکل (۲) به تصویر کشیده شده است در نظر بگیرید:

دامنه پیشینه این مفهوم دوچرخه است. حال، در این دامنه فقط چرخ به عنوان دامنه بلافصل یا محل اصلی توجه ما در صحنه قرار گرفته است.

^۱ با توجه به سنتی قراردادی در زبان‌شناسی، در این پژوهش واحدهای واجی با حروف کوچک انگلیسی آوانگاری شده‌اند، و واحدهای معنایی با حروف بزرگ انگلیسی نشان داده شده‌اند.

^۲ conceptual content

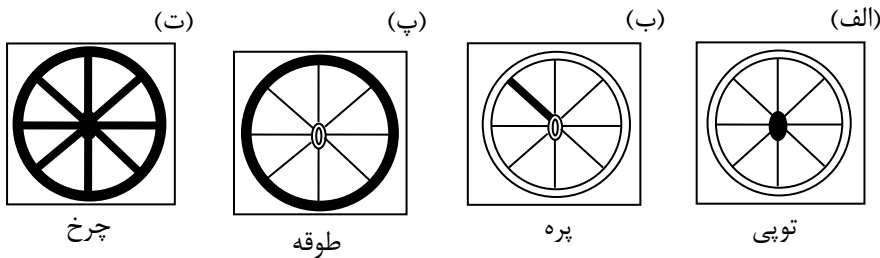
^۳ onstage

^۴ profile



شکل ۲

در این دامنهٔ بلافصل توجه ما می‌تواند بر نقاط مختلفی متمرکز شود. به شکل‌های زیر توجه کنید: در هر یک زیربخش مشخصی از دامنه به‌عنوان نما جدا شده و در کانون توجه قرار گرفته است. طبق یک قرارداد در چارچوب شناختی، مفاهیم برجسته و نمابرداری شده با خطوط پررنگ و برجسته نشان داده می‌شوند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید مفهوم چرخ نقش پایه را برای «توپ»، «پره» و «طوقه» ایفاء می‌کند. ناگفته پیداست که واژه چرخ منطبق بر کل دامنه است.



شکل ۳

۲-۳. نمابرداری جمله: انگارهٔ توپ‌های بلیارد

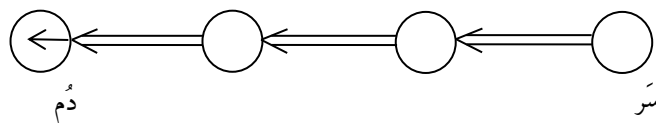
اجازه دهید دنیای اطراف خود را به اندازهٔ یک میز بلیارد کوچک کنیم. به شکل زیر توجه کنید:



شکل ۴

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در فضایی مشخص (میز بازی) اجسامی (توپ‌های بیلارد) موجود است. یکی از این اجسام (توپ شماره ۱۲) با دریافت انرژی از خارج (ضربه بازیکن) حرکت کرده و انرژی خود را به جسم دیگری (توپ شماره ۷) که در مسیرش قرار دارد منتقل کرده است. این تبادل انرژی به‌طور پیوسته بین توپ‌ها ادامه دارد تا زمانی که دیگر توپی در مسیر وجود نداشته باشد. این کهن‌الگو^۱ که در دستور شناختی اصطلاحاً «انگاره توپ‌های بیلارد» نامیده می‌شود، تأثیر بسیار مهمی بر تفکر روزمره ما دارد. البته توجه ما در اینجا تنها به اهمیت زبان‌شناختی این انگاره است، به‌ویژه نقش آن در ارائه اصول مفهومی ساخت‌های دستوری.

با توجه به آنچه درباره انگاره توپ‌های بیلارد گفتیم، می‌توان از کهن‌الگوی مفهومی دیگری نام برد که اصطلاحاً «زنجیره کنش^۲» نامیده می‌شود. زنجیره کنش مجموعه‌ای از تعاملات مؤثر بین اجسام است که در هر ارتباط شاهد انتقال انرژی (پیکان دوخطی) از یک جسم به جسم دیگر است. در حالت کلی، طول زنجیره کنش نامحدود است.



شکل ۵- زنجیره کنش

در زبان‌شناسی، کوچک‌ترین زنجیره کنش تنها یک ارتباط دارد: یعنی یک عبارت دو مشارکی است. یک زنجیره کنش زمانی بروز می‌یابد که در آن یک چیز^۳ (دایره در شکل ۵) ارتباطی مؤثر با جسمی دیگر برقرار کند و سبب انتقال انرژی (پیکان دوخطی) به آن شود. به قیاس با آنچه که در شکل (۴) دیدیم این انرژی به جسم سوم و (اجسام دیگر) منتقل می‌شود تا زمانی که یا انرژی پایان یابد و یا جسم دیگری در مسیر نباشد. جسم ابتدایی در این زنجیره سر^۴ و جسم پایانی دم^۵ نامیده می‌شود.

در دنیای اطراف ما همواره رویدادهایی رخ می‌دهد که در هر کدام افراد یا چیزهایی در زمان و

¹ archetype

² action chain

³ thing

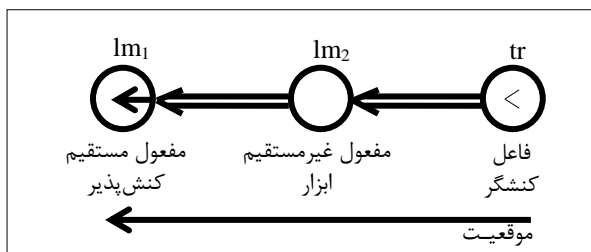
⁴ head

⁵ tail

مکان مشخص با یکدیگر در ارتباطند. زمان و مکان جزء عناصر اصلی و جدایی ناپذیر هر رویداد هستند؛ هیچ رویدادی در خلأ روی نمی‌دهد. در دستور شناختی به مکان و زمان رویداد اصطلاحاً «موقعیت»^۱ می‌گویند. نقش‌هایی که در شکل‌گیری این کهن‌الگو دخیلند، در دستور شناختی برجسته‌ترند و برای اهداف زبان‌شناختی مناسب هستند که شامل کنشگر، کنش‌پذیر، ابزار^۲، تجربه‌گر^۳ و پذیرا^۴ می‌باشند (لنگر ۱۹۹۵: ۱۸). جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۸) سینا توی پارکینگ ماشینش را با آب شست.

جمله (۸) نمونه‌ای از نامبرداری رابطه میان کنشگر، کنش‌پذیر و ابزار است که در قالب طرح‌واره زیر نشان داده می‌شود.



شکل ۶- نامبرداری جمله (۸)

در پدید آمدن این رویداد دست کم سه مشارک دخیلند: «سینا» که به وسیله «آب» «ماشین» را می‌شوید. در این رویداد شاهد آن هستیم که کنشگر به‌طور ارادی سبب ایجاد تغییر در کنش‌پذیر می‌شود (ماشین کثیف تمیز می‌شود)، این کار به کمک آب انجام می‌شود. شکل (۶) نشان می‌دهد که هر رویدادی در محیط پیرامون مان را می‌توان به صورت زنجیره کنش نشان داد. در این زنجیره شاهد انتقال انرژی از کنشگر به کنش‌پذیر با واسطه ابزار هستیم (انتقال انرژی به وسیله پیکان دو خطی، تغییر حالت کنش‌پذیر با پیکان یک خطی و اراده کنشگر به شکل نوک پیکان نشان داده شده است). فاعل، مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم به عنوان مشارکان رویداد مورد نظر ارزش معنایی خود را با رمزگذاری کنشگر، کنش‌پذیر و ابزار به دست می‌آورند. بی‌تردید این رویداد درون موقعیتی

¹ setting

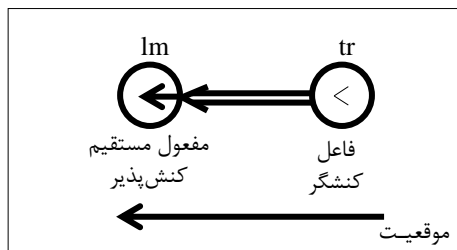
² instrument

³ experiencer

⁴ theme

مشخص (زمان و مکان) رخ داده که در شکل با مستطیل نشان داده شده است. البته مفهوم‌ساز می‌تواند با توجه به آنچه که قصد مفهوم‌سازی آن را دارد، جمله بالا را به صورت‌های دیگری نیز نمابرداری کند، مثلاً می‌تواند ابزار شستشو (آب) یا مکان رویداد (پارکینگ) را رمزگذاری نکند: (۹) سینا ماشینش را شست.

شکل زیر زنجیره کنش جمله فوق را نشان می‌دهد. این شکل را با شکل قبل مقایسه کنید.



شکل ۷- نمابرداری جمله (۹)

۳-۳. دوگانه متحرک^۱ و مکان‌نما^۲

در کنار مفاهیمی دستوری نظیر فاعل و مفعول و مفاهیمی معنایی همچون کنشگر و کنش‌پذیر در شکل‌های فوق با دوگانه دیگری نیز روبرو هستیم که با نماد *tr* و *lm* نشان داده شده‌اند. این مفاهیم که آنها را به ترتیب متحرک و مکان‌نما می‌نامیم اصطلاحاتی نسبتاً رایج در ادبیات زبان‌شناسی شناختی هستند که در آثار متعدد لنگر (به ویژه ۱۹۸۷) به کار گرفته شده‌اند، و پس از آن به‌طور گسترده‌ای در حوزه معنی‌شناسی شناختی توسط زبان‌شناسانی از جمله لیکاف^۳ و جانسون^۴ مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این دو مفهوم زمانی تبلور می‌یابند که با یک رابطه روبرو باشیم. هرگاه رابطه‌ای نمابرداری می‌شود، اعضای رابطه میزان متفاوتی از برجستگی را نشان می‌دهند. برجسته‌ترین عضو، که آن را متحرک می‌نامند (و از این پس آن را با نماد *tr* نشان می‌دهیم)، هستاری است که برجسته‌تر است و در واقع در یک رابطه تجلی بیشتری دارد. در یک برداشت کلی می‌توان گفت در یک رابطه

¹ trajector

² landmark

³ Lakoff, G.

⁴ Johnson, M.

نمابرداری شده، متحرک کانون اولیه^۱ است. عضو دیگر رابطه اغلب به صورت کانون ثانویه^۲ مشخص می شود. این عضو دوم را اصطلاحاً مکان نما (از این پس آن را با نماد Im نشان می دهیم) می نامند که جایگاه و موقعیت متحرک نسبت به آن سنجیده می شود.

عبارات زبانی می توانند محتوای یکسانی داشته باشند، و رابطه یکسانی را نمابرداری کنند، اما به دلیل آن که متحرک و مکان نمای متفاوتی را انتخاب می کنند می توانند از یکدیگر متمایز باشند. حروف اضافه «رو» و «زیر» از این منظر متفاوتند. مسلماً این دو حرف مترادف نیستند. سؤال اینجاست که این تمایز معنایی حاصل چیست؟ به شکل (۸) توجه کنید، این شکل را به دو طریق می توان توصیف کرد:



شکل ۸

(۱۰) الف) گلدان روی میز.

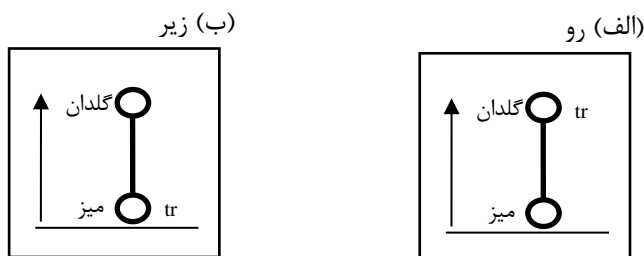
ب)؟ میز زیر گلدان.

هر دو عبارت فوق محتوای یکسانی دارند: با توجه به محور عمودی هر یک از این حروف جایگاه نسبی دو شیء را در فضا نشان می دهد. همان طور که در شکل (۹) نشان داده شده است، هر دوی این حروف یک رابطه را نمابرداری کرده اند: رابطه موجود در «گلدان روی میز» همان رابطه ای است که در «میز زیر گلدان» می بینیم. پس، نقطه تمایز این دو کجاست؟ تمایز معنایی این دو تنها می تواند در میزان برجستگی اعضای رابطه باشد. هرگاه می گوئیم «گلدان روی میز» در واقع مکان «گلدان» (عنصر بالاتر) را برجسته کرده ایم، و هرگاه می گوئیم «میز زیر گلدان» مکان عنصر پایین تر یعنی «میز» را برجسته ساخته ایم. بنابراین، «گلدان» و «میز» به ترتیب متحرک دو عبارت

¹ primary focus

² secondary focus

(الف) و (ب) را مشخص می‌کنند. طبیعتاً عضوِ دیگر رابطهٔ مکان‌نما است که جایگاه متحرک با توجه به آن مشخص شده است. این تمایز بین متحرک و مکان‌نما در واقع نوعی تفاوت در تعبیر است که خود سبب تمایز معنایی دو حرف اضافهٔ «رو» و «زیر» می‌شود. این تمایز در شکل‌های زیر به تصویر کشیده شده است:



شکل ۹- بازنمایی تمایز معنایی دو حرف اضافهٔ «رو» و «زیر»
(برگرفته از لنگکر ۲۰۰۸: ۷۱)

در برخی از نماهای ارتباطی با بیش از یک مکان‌نما روبرویم. از میان دو مکان‌نما آن که دارای برجستگی و اهمیت بیشتری نسبت به دیگری است مکان‌نمای اولیه (Im1) و دیگری که اهمیت کم‌تری دارد مکان‌نمای ثانویه (Im2) نامیده می‌شود (تیلر^۱، ۲۰۰۳: ۲۱۴). به مثال‌های زیر توجه کنید:

(۱۱)

(الف) سارقان در آرژانتین ۶۸ هزار دلار پول نقد از بانک به سرقت بردند. این جمله بر رابطهٔ موجود میان «سارقان» به‌عنوان متحرک و «۶۸ هزار دلار پول نقد» توجه بیشتری دارد. بنابراین، «۶۸ هزار دلار پول نقد» مکان‌نمای اولیه (Im1) در نظر گرفته می‌شود و «بانک» مکان‌نمای ثانویه (Im2). این در حالی است که در جمله:

(ب) سارقان در آرژانتین از بانک ۶۸ هزار دلار پول نقد به سرقت بردند. از آنجا که فرایند سرقت، «بانک» را بیشتر مورد توجه قرار داده است آن را مکان‌نمای اولیه

¹ Taylor, J. R.

(Im1) و (۶۸ هزار دلار پول نقد) را مکان‌نمای ثانویه (Im2) در نظر می‌گیریم.

۴. نگرشی شناختی به مقوله گذرایی

پس از آشنایی مختصر با سازوکار دستور شناختی و برخی ابزارهای نظری این انگاره دستوری، اکنون زمان آن فرا رسیده است که به بررسی مفهوم گذرایی در انگاره دستور شناختی پردازیم.

۴-۱. سرنمون گذرایی در حوزه‌های مختلف

همان‌طور که پیش از این گفتیم یکی از ایراداتی که به انگاره‌های صورت‌نگرا و نقش‌گرا و تحلیل آنها در خصوص گذرایی گرفته می‌شود تمرکز صرف آنها بر کنش‌های موجود در دنیای فیزیکی است، حال آن‌که ما بعضاً رویدادهایی را تجربه می‌کنیم که مستقیماً قابل رؤیت نیستند و لزوماً فیزیکی نیستند. بنابراین، بجاست در این قسمت به سرنمون گذرایی در حوزه‌های مختلف شناختی پردازیم. به پیروی از رایس (۱۹۸۷) به سه حوزه قائل خواهیم شد.

۴-۱-۱. سرنمون گذرایی در حوزه فیزیکی^۱

بحث خود درباره سرنمون گذرایی را با حوزه فیزیکی شروع می‌کنیم چرا که این حوزه به لحاظ شناختی بنیادی‌ترین حوزه است. مثال زیر را در نظر بگیرید:

(۱۲) فرهاد عامدانه لگدی به گربه‌ای که روی زمین خوابیده بود، زد.

این مثال شامل همه مؤلفه‌هایی است که لیکاف (۱۹۷۷: ۲۴۴) و هاپر و تامپسون (۱۹۸۰: ۲۵۳-۲۵۲) برمی‌شمرند. در این جمله دو مشارک و یک رویداد منفرد وجود دارد، مشارکان دارای حداکثر تمایز از یکدیگر هستند: یکی دارای قدرت است و دیگری هیچ قدرتی در برابر آن ندارد، مشارک اول فعال است و مشارک دوم کاملاً منفعل است؛ حتی اندازه و حالت آنها نیز کاملاً متمایز است: مشارک اول بزرگ است و به حالت ایستاده قرار دارد و دیگری کوچک است و به حالت خوابیده. کنش رمزگذاری شده عامدانه از سوی یکی از مشارکان رخ داده و مشخصاً به سوی مشارک دوم است. این کنش یک‌سویه و تأثیرگذار است چرا که احتمالاً مشارک دوم بیدار شده و یا حتی

¹ physical domain

آسیب دیده است. در این کنش نوعی گذار نیرو یا حالت از مشارک اول به مشارک دوم دیده می‌شود. ضمناً، با دیدن این جمله می‌فهمیم که این رویداد قبلاً رخ داده است (به مشخصه‌های هاپر و تامپسون در جدول ۱ توجه کنید).

کاملاً مشخص است که این ویژگی‌های شناختی، در سطح جمله نیز قرینه‌ای زبانی دارند. دو گروه اسمی مجزا نمایان‌گر دو مشارک مورد نظرند؛ فردیت این مشارکان به کمک اسم خاص و بند موصولی که پس از مشارک دوم آمده، مشخص شده است. زمان گذشته فعل نشان می‌دهد که کنش کامل شده است؛ وجود قید *عامداً* مفهوم اراده و کنش‌گری مشارک فعال (فرهاد) را نشان می‌دهد؛ وجود بند موصولی [روی زمین دراز کشیده بود] مفهوم منفعل بودن مشارک دوم (گرچه) را نشان می‌دهد؛ فعل به‌کار رفته در این جمله نیز کنشی یک‌سویه (از مشارک قدرتمند به مشارک منفعل) را نشان می‌دهد. علاوه بر این ویژگی‌ها، فعل به‌کار رفته در این نوع رویداد نیز «آنی» است. به اعتقاد هاپر و تامپسون (۱۹۸۰: ۲۵۲) کنش‌هایی که در آنها مرحله گذار از آغاز کنش تا تکمیل آن به‌صورت آنی رمزگذاری می‌شود (مانند زدن، ضربه زدن و...) تأثیر مشخص‌تری بر روی کنش‌پذیر دارند، در حالی که کنش‌های دیرشی^۱ فاقد چنین ویژگی هستند. نهایتاً این که عدم وجود عنصر نفی و افعال کمکی نشان می‌دهد که رویداد مورد نظر قطعاً رخ داده است.

۴-۱-۲. سرنمون گذرایی در حوزه ذهنی^۲

سرنمون دنیای ذهنی ما به گونه‌های متفاوتی بازنمایی می‌شود. حوزه ذهنی جایگاه ادراک، احساسات، و اندیشه ماست. رویدادهای این حوزه دارای یک مشارک فعال جاندار هستند، اما محدودیتی در نوع مشارک منفعل وجود ندارد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

(الف) (۱۳) علی صدای شلیک گلوله را شنید.

(ب) از دید و بازدیدهای کسل‌کننده عید متنفرم.

(ج) مینا بالاخره این مسأله را حل کرد.

در جمله‌های فوق مشارکان رویداد مورد نظر دارای حداکثر تمایزند؛ در حالی که در مثالی نظیر

^۱ durative

^۲ mental domain

«علی صدای خودش را شنید» چنین تفکیکی وجود ندارد و از این روست که میزان گذرایی آن کم‌تر است. در سرنمون گذرایی کنش از مشارک فعال به مشارکی منتقل می‌شود که کم‌ترین وابستگی را به آن دارد. ارتباط و تماس بین دو مشارک در جمله‌های فوق تعبیری است که از نقش افعال «شنیدن»، «متنفر بودن» و «حل کردن» حاصل می‌شود.

تفاوت دیگر گذرایی در این حوزه با حوزه فیزیکی عدم وجود عکس‌العمل و یا تغییر حالت در مشارک دوم است. در واقع، این مشارک اول است که دچار تغییری (مفهومی) می‌شود. همان‌طور که پیداست قائل شدن به صرفاً یک حوزه نمی‌تواند انواع متفاوت گذرایی را تبیین کند؛ نقصانی که در رویکردهای صورت‌گرا و نقش‌گرا لاینحل باقی مانده است.

۳-۱-۴. سرنمون گذرایی در حوزه اجتماعی^۱

یکی دیگر از حوزه‌هایی که روزانه با آن سروکار داریم، حوزه اجتماعی است. در اجتماع ناگزیریم با افراد مختلف در ارتباط باشیم. به مثال زیر توجه کنید:

(۱۴) مدیر شرکت کارمند خاطی را بازخواست کرد.

این جمله رویدادی را رمزگذاری می‌کند که مشتمل بر تعاملی زبانی بین دو انسان است. دو فرد موجود در این جمله مشارکان کنش گفتار هستند، پس، وجوه مشترک فراوانی دارند. این اشتراکات به قدری است که می‌توان گفت تمایز بین دو مشارک به حداقل رسیده است تا آنجا که شاید بتوان گفت نقش بالقوه آنها در این رویداد متقارن است: هر دو مشارک فکر می‌کنند، صحبت می‌کنند، می‌شنوند و می‌فهمند. در حقیقت، در یک گفتگوی معمولی، مشارک فعال و منفعل به‌طور مداوم در حال تغییر نقش خود در رویداد هستند. تعاملات اجتماعی را می‌توان جایگاه نتایج غیرمنتظره دانست، این نتایج می‌تواند بروز درونی یا بیرونی داشته باشد. مثلاً در مثال (۱۴) بازخواست «مدیر» از «کارمند» می‌تواند سبب سکوت، اقرار، عصبانیت یا حتی خنده او شود. اما این نتایج در جمله رمزگذاری نشده است. تنها اطلاعاتی که مستقیماً در جمله ارائه شده است این واقعیت است که مدیر شرکت کارمند خاطی خود را مورد بازخواست قرار داده است.

این ویژگی‌های حوزه اجتماعی سبب می‌شود که ارائه یک سرنمون در این حوزه تا حدی پیچیده

¹ social domain

باشد. رایس (۱۹۸۷) مؤلفه‌هایی نظیر جهت^۱ و ارتباط را وجوهی از این نوع کنش تلقی می‌کند. مثلاً در جمله «مدیر شرکت از کارمند خاطی سؤال کرد» دیگر نیرو و قدرت استنباط شده از جمله (۱۴) وجود ندارد. در واقع برخلاف جمله (۱۴) که در آن مفاهیم تعاملی جهت و قدرتمندی در فعل جمله متبلور است، در جمله «مدیر شرکت از کارمند خاطی سؤال کرد» این مفاهیم خنثی هستند. به عبارت ساده‌تر هنگامی که فعل «بازخواست کردن» به کار می‌رود نشانگر آن است که یکی از مشارکان از مشارک مقابل قدرتمندتر است و جهت تعامل از مشارک قدرتمند به سمت مشارک ضعیف‌تر است. به عبارت دیگر فعل «بازخواست کردن» ذاتاً دارای مفاهیم گذرای تعامل جهت‌دار و قدرتمند است.

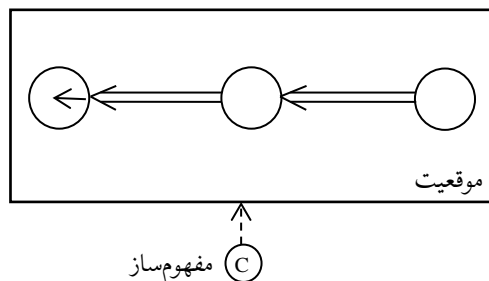
بنابراین، می‌توان گفت در سرنمون گذرایی در حوزه اجتماعی دو مؤلفه جهت و ارتباط اگر چه همیشه به‌طور بارز به‌وسیله فعل و تعامل بین‌فردی رمزگذاری نمی‌شوند، وجوه مهم نمونه هستند. بررسی رایس (۱۹۸۷) نشان می‌دهد این مؤلفه‌ها اغلب در افعال حرف اضافه‌ای یافت می‌شوند. به دلیل همین ویژگی گذرایی است که می‌توان چنین افعالی را به راحتی به‌صورت مجهول به کار برد: (۱۵) به شما اعتماد شده است، پس نهایت تلاش خود را بکنید. (۱۶) وضعیت اقتصادی کشور به قیمت ارز وابسته شده است.

۴-۲. جایگاه گذرایی کجاست؟

پس از معرفی سرنمون گذرایی در حوزه‌های مختلف شناختی، حال زمان آن فرا رسیده است که به پرسش دوم این پژوهش بپردازیم. این که منظور از گذرایی چیست و جایگاه آن کجاست؟ آیا گذرایی یک مقوله صرفاً نحوی، واژگانی یا معنایی است؟ آیا گذرایی ویژگی گروه خاصی از افعال است که اگر فعلی آن ویژگی را داشت، آن را گذرا تلقی کنیم؟ آیا گذرایی یک فعل می‌بایست در مدخل واژگانی آن فعل ذخیره شود؟ در مثال‌هایی که در مورد هر یک از حوزه‌های شناختی ارائه شده است هر جمله دارای بیشینه گذرایی است. این جملات، گذرا تلقی می‌شوند زیرا بازنمایی زبان‌شناختی یک رویداد کاملاً گذرا هستند. در مثال (۱۲) صریحاً نشان داده شد که بازنمایی زبانی این جمله مابه‌ازای شناختی رویدادی است که در دنیای خارج رخ داده است. رویدادی که حاصل تعامل و

¹ direction

برهم‌کنشی انرژی‌زا بین هستارها در دنیای خارج است، تعاملی که سبب تغییر عینی یا ذهنی یکی از مشارکان می‌شود. این توصیفات یادآور مفهوم آشنای انگاره‌توپ‌های بیلارد است که در بخش سوم مقاله معرفی شد. یک رویداد گذرا دست کم مشتمل بر دو چیز (هستار) است که از یکدیگر، موقعیت و ناظر (مفهوم‌ساز^۱) رویداد کاملاً متمایزند. دو چیز به‌صورت نامتقارن با یکدیگر تعاملند و ارتباط آنها در یک فضای فیزیکی رخ می‌دهد. در این تعامل مشارک اول به‌سوی دومی حرکت می‌کند و با آن ارتباط برقرار می‌کند. مشارک دوم تأثیر پذیرفته و با تغییر حالت یا حرکت عکس‌العمل نشان می‌دهد. یک رویداد سرنمون گذرا را می‌توان در قالب طرح‌واره‌ی زیر نشان داد (لنگر ۱۹۹۱: ۳۱):



شکل ۱۰

ناظر رویداد مورد نظر دو یا تعداد بیشتری هستار/چیز مجزا می‌بیند که تعاملی انرژی‌زا با یکدیگر دارند. ناظر، خود هستاری کاملاً مجزا از مشارکان و موقعیت دارد. سر زنجیره که متحرک رویداد است انرژی‌ساز^۲ و دم زنجیره که منطبق بر مکان‌نما رویداد است، انرژی‌پذیر^۳ می‌باشد. در هر رویدادی ممکن است مشارکان متعددی موجود باشند که هر یک می‌تواند به‌عنوان مشارک کانونی قلمداد شود. برجستگی مشارکان بر اساس چگونگی نمابرداری رویداد از سوی ناظر تعیین می‌شود، در واقع ناظر با نحوه‌ی نمابرداری خود دست به مفهوم‌سازی رویداد مورد نظر می‌زند. در واقع، این مفهوم‌ساز است که با توجه به اهداف رویداد مورد نظر، مشارکان را برجسته می‌کند. برخلاف رویکرد صورتگرا، در این انگاره ویژگی‌های عینی یک رویداد نمی‌تواند نظام دستوری آن

¹ conceptualizer

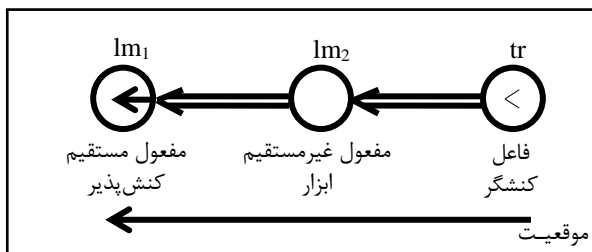
² energy source

³ energy sink

را تعیین کند. در واقع مشارکان موجود در یک رویداد شبکه‌ای تعاملی شکل می‌دهند که با هم در ارتباطند (لنگر ۱۹۸۶: ۶). در چنین شبکه‌ای غالباً یک یا تعداد بیشتری انتقال انرژی وجود دارد. یک جمله، رمزگذاری دستوری تنها بخش مشخصی از این شبکه تعاملی است که معمولاً نیز بخشی از زنجیره کنش است.

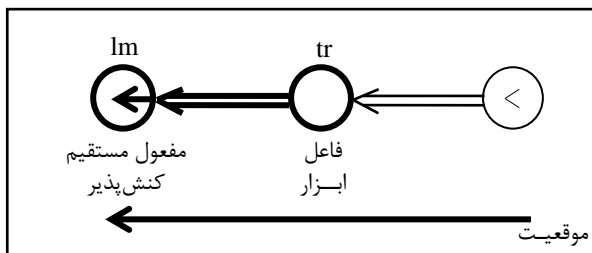
در رمزگذاری یک رویداد نامتقارن، فاعل و مفعول نقش‌های کهن‌الگویی خود را دارند؛ بدین معنا که انرژی از کنش‌گر سرنمون به کنش‌پذیر سرنمون انتقال می‌یابد. این آرایش سازه‌ای در واقع رمزگذاری زبانی سرنمون‌گذاری در زبان است. به چهار جمله زیر توجه کنید که در هر یک بخشی از زنجیره کنش نمابرداری شده است.

(۱۷) علی شیشه را با توپ شکست.



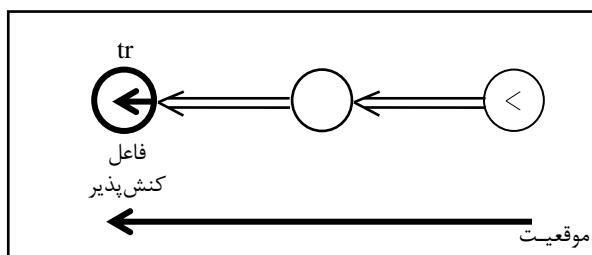
شکل ۱۱

(۱۸) توپ شیشه را شکست.



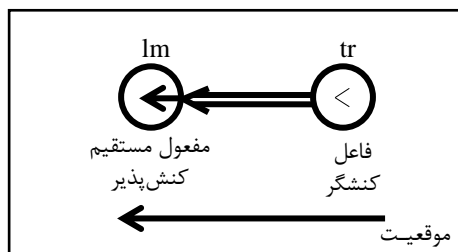
شکل ۱۲

(۱۹) شیشه (یک دفعه) شکست.



شکل ۱۳

(۲۰) علی شیشه را شکست.



شکل ۱۴

همان طور که ملاحظه می‌کنید رویدادی یکسان به طرق متفاوت نمابرداری شده است؛ در واقع این ناظرِ رویداد (یا مفهوم‌ساز) است که تصمیم می‌گیرد یک رویداد را چگونه تعبیر کند. این توانایی شناختی بشر که او را قادر می‌سازد یک محتوای یکسان را به طرق گوناگون نمابرداری نماید، اصطلاحاً تصویرسازی^۱ نامیده می‌شود.

بنابراین، گذرایی در انگاره مورد نظر ما، نه یک پدیده محض نحوی یا واژگانی است و نه ویژگی گروه خاصی از افعال. بلکه مقوله‌ای شناختی است. گذرایی نه در واژگان وجود دارد و نه در ذهن گویشوران مفهومی ثابت است. بلکه این مفهوم هر بار که ناظر / مفهوم‌ساز شاهد رویداد خاصی است و قصد دارد آن را در قالب صورت‌های زبانی بیان دارد، خلق می‌شود. بنابراین، روشی که مفهوم‌ساز در رمزگذاری یک رویداد خاص برمی‌گزیند، شنونده را به سمت و سوی خاصی سوق

¹ imagery

می‌دهد. به بیان دیگر، مفهوم‌ساز آن رویداد را به صورت گذرا تعبیر می‌کند و تعامل میان مشارکان را به گونه‌ای رمزگذاری می‌کند که یکی از مشارکان را به برجسته‌ترین صورت نشان دهد.

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی مفهوم گذرای در چارچوب زبان‌شناسی شناختی پرداخته شد. با برشمردن ایراداتی که در رویکردهای صورتگرا و نقشگرا در باب گذرایی وجود دارد، نشان داده شد که گذرایی ماهیتی شناختی و پدیدایشی دارد. این بدان معناست که گذرایی نه یک پدیده صرف نحوی است، نه واژگانی، و نه ویژگی گروه خاصی از افعال؛ بلکه این مفهوم هر بار که گویشور شاهد رویداد خاصی است و قصد دارد آن را در قالب صورت‌های زبانی بیان دارد، خلق می‌شود؛ بدین معنا که مفهوم‌ساز یک رویداد را به گونه‌ای رمزگذاری می‌کند که گذرا باشد. به عبارت دیگر چگونگی نامبرداری صحنه یا رویداد مورد نظر توسط مفهوم‌ساز سبب می‌شود که از رویدادی واحد تصویرهای متفاوت بسازد.

منابع

احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن. (۱۳۷۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: موسسه انتشارات ناظمی.

اعتصامی، پروین. (۱۳۸۹). *دیوان پروین اعتصامی*. چاپ سوم، انتشارات الهام.
حق‌بین، فریده. (۱۳۸۲). *بررسی صورتی، نقشی و شناختی تعدی در زبان فارسی* (رساله دکتری). دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

عماد افشار، حسین. (۱۳۷۲). *دستور و ساختمان زبان فارسی*. ویراست دوم، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

قریب، عبدالعظیم و دیگران. (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی*. چاپ نهم. تهران: سازمان انتشارات اشرافی.

Behaghel, O. (1924). *Deutsche syntax. band II. Die wortklassen und wortformen*. Heidelberg: Carl Winter's Universitätsbuchhandlung.

Chomsky, N. (1957). *Syntactic structures*. The Hague: Mouton.

- Chomsky, N. (1982). *Some concepts and consequences of the theory of government and binding*. Cambridge: MIT Press.
- Croft, W. & D. A. Cruse. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, V. & M. Green. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Hopper, P. & S. Thompson. (1980). Transitivity in grammar and discourse. *Language*. 56, 251-299.
- Lakoff, G. and M. Johnson. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Langacker, R. W. (1981). The integration of grammar and grammatical change. *Indian Linguistics*. 42, 82-135.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of cognitive grammar*. Vol. I. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (1991). *Foundations of cognitive grammar*. Vol. II. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Langacker, R. W. (2009). *Investigations in cognitive grammar*. Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG.
- Rice, S. A. (1987). *Towards a cognitive model of transitivity*. (Doctoral dissertation). University of California at San Diego